

رسالہ

فلسفہ مشائی



آیة اللہ العظمیٰ سید رضا حسینی نسب



پیشگفتار

یکی از مباحث ارزشمندی که در زمینه حکمت و فلسفه مطرح می‌گردد، مبحث تاریخ فلسفه و سیر آن در تمدن‌های گوناگون جهان است.

در کتاب دروس فلسفه، تلاش کردیم تا نگاهی به تاریخچه و سیر تحولات فلسفه در تمدن‌های گوناگون، مانند تمدن یونان، تمدن چین، تمدن هند، تمدن اسلام و تمدن اروپا بیفکنیم.

اینک، شایسته است تا در زمینه هر یک از مکاتب مهم فلسفی جهان، با تفصیل بیشتر، سخن بگوییم و به شرح اصول آنها پردازیم.

برای شروع بحث، ابتدا مهمترین مکاتب فلسفی متفکران بزرگ و فلاسفه نامدار مسلمان را که تاریخ ساز بوده اند، در اولویت قرار می‌دهیم. این مکاتب عبارتند از:

- فلسفه مشائی و مکتب ابن سینا.

- فلسفه اشراقی و مکتب سهروردی.
- حکمت متعالیه و مکتب صدر المتألهین.

یکی از مؤثرترین مکاتب فلسفی از زمان یونان باستان تا کنون، مکتب فلسفه مشائی است که در این رساله، به شرح آن، همّت خواهیم گماشت.

خواستگاه مکتب فلسفه مشائی

به منظور آگاهی بهتر از یک مکتب فلسفی، شایسته است با بستری که آن مکتب در آن پدید آمده و رشد کرده است، آشنا گردیم.

از سوی دیگر می دانیم که خواستگاه اصلی پیدایش و نشو و نماي مکتب فلسفه مشائی، تمدن یونان باستان بوده است. از اینرو، نگاهی اجمالی به سیر تحولات فلسفه در آن سرزمین می اندازیم و مهمترین مکاتب فلسفی دیگر در آن تمدن را که زمینه ساز مکتب یادشده بوده اند، و یا به عنوان مکاتب رقیب آن تلقی می شوند، از نظر شما می گذرانیم.

شبه جزیره بالکان، به عنوان سرزمین یونان باستان قلمداد می گردد. این بخش از جنوب اروپا با جزایر کوچک و بزرگ خود، در محاصره آبهای دریای اژه قرار دارد. این سرزمین در صدها سال قبل از میلاد مسیح (ع)، به عنوان یکی از پایگاه های اصلی

فلسفه و دیگر علوم و فنون به شمار می رفته است.

سیر تفکرات نظری در یونان را می توان به چند دوره جدا گانه تقسیم کرد. در فاصله میان قرن دوازدهم تا قرن هفتم پیش از میلاد ، اندیشه های فلسفی آن سرزمین ، آمیخته با تخیلات اسطوره ای و در قالب سروده های ادبی ارائه می گردید ؛ مانند این عبارت که :

"در آغاز ، فضای بدون شکل و غیر متعیّن وجود داشت ، و تاریکی زیر زمین و شب که مادر خواب است ، از آن به وجود آمدند. سپس آندو ، روز و اثیر را به وجود آوردند. آنگاه ، مادر زمین (گیا) و عشق (اُرس) به وجود آمدند. مادر زمین نیز ، آسمان (اورانوس) را زایید و از آمیزش آنان ، آب (اُکیانوس) به وجود آمد".

حوزه فلسفی "ایونیا"

از قرن هفتم پیش از میلاد ، حکیمان شهر ملطیه (میلتوس Miletus) در منطقه "ایونیا" که از مستعمرات یونان در آسیای صغیر بوده است ، افکار فلسفی یونانی را از اسطوره های تخیلی زدودند و بر روی مسائلی چون پدیده های طبیعی و منشأ پیدایش آنها به منظور کشف مبدأ به وجود آمدن همه اشیاء در جهان ، متمرکز شدند.

یکی از این فلاسفه ، "طالس" (Thales) است که از اهالی شهر "میلتوس" بود و اندیشه های او در حدود سال 640 قبل از میلاد ، رواج یافت. وی معتقد بود که زمین بر روی آب قرار دارد و آب ، سرچشمه وجود اشیاء است.

شخصیت دیگر فلسفی این دوران ، "اناکسیمندر" (Anaximander) است. وی از شاگردان "طالس" بود و بر این باور بود که ماده ای ازلی و نامتناهی و

نامتعیّن، نخستین اصل و منشأ پیدایش جهان است و همه امور سرد و گرم و خشک و تر ، از آن ماده اصلی نشأت می گیرند و این عناصر چهارگانه (آب ، خاک ، آتش و هوا) ، طبیعت را به وجود می آورند و توازن آن را حفظ می نمایند.

فیلسوف دیگر این برهه ، "هراکلیتس" (Heraclitus) می باشد که در حدود پانصد سال قبل از میلاد می زیسته است.

وی ، معرفت بشری را امری نسبی می دانست و معتقد بود که همه اشیاء در حال تغییر هستند و ما هرگز یک جوهر مادی را دو بار لمس نمی کنیم ، زیرا بار دوم که آن را لمس می کنیم ، آن شیء غیر از آن است که در مرتبه اول، آن را لمس نموده ایم. او جوهر اساسی جهان را آتش می دانست که همه تغییرات را اداره می کند.

حوزه فلسفی "النا"

حوزه دیگر فلسفه یونانی که در قرن ششم قبل از میلاد به وجود آمد ، حوزه "النا" (Alea) نامیده می شود که در منطقه ایتالیای جنوبی قرار داشته و در آن زمان ، مستعمره یونان بوده است. حکمای معروف این حوزه عبارتند از "گزنوفانس" (Xenophanes) ، "پارمنیدس" (Parmenides) و "زنون" (Zeno). "فیثاغورث" (Pythagoras) نیز که اصالتا از اهالی "ساموس" (Samos) بود ، در حوالی سال 530 قبل از میلاد ، به آن منطقه مهاجرت کرد و انجمن علمی و فلسفی خود را بنیان نهاد.

"گزنوفانس" به عنوان بنیانگذار مکتب "النا" معتقد بود که : غیر از الهه های دیگر ، یک خداوند بزرگ وجود دارد که هرگز فانی نمی شود و هرگز تغییر نمی پذیرد و محرک همه عالم است.

"پارمنیدس" نیز ، به قوانینی کلی بدین شرح اعتقاد داشت:

- وجود ، امری اصیل است و از عدم برنخاسته است.
- خلأ به معنای "لاموجود" ، نمی تواند باشد.
- کثرت ، نمی تواند از وحدت اولیه نشأت گرفته باشد.

مکاتب فلسفی آتن

در شهر آتن ، تا اواخر قرن پنجم قبل از میلاد ، دو شخصیت مهم فلسفی ظهور کردند. یکی از آنها "سقراط" بود و دیگری "آناکساگوراس" که از مستعمرات یونان در آسیای صغیر به آن شهر آمده بود. اما پس از مدتی ، اولی به مرگ محکوم شد و دومی به تبعید. و بدین طریق ، زمینه برای گسترش حرکت شکاکان و سوفسطائیان در آن سرزمین ، فراهم گشت.

حرکت سوفسطائیان

در اواسط قرن پنجم قبل از میلاد ، برخی از پژوهشگران یونانی در مقابل نظامهای فلسفی که در حوزه های یادشده ارائه گردیده بود ، به صف آرایی پرداختند و به فلسفه به عنوان وسیله ای برای وصول به حقیقت ، به دیده شک و تردید نگریستند و به "سوفسطائیان" (سوفیست ها) یعنی آموختگان ، شهرت یافتند.

سردمدار این گروه معترضان ، "پروتاگوراس" از اهالی منطقه "تراس" (Thrace) بوده و در نیمه دوم قرن پنجم قبل از میلاد می زیسته است. نامبرده معتقد بود که معارف عقلی ، مبتنی بر تجربه حسی است و تجربه حسی به خاطر خطا پذیر بودن حس ، فریبنده است و اعتبار لازم را برای شناخت یقینی ندارد. بنا بر این، امکان شناسایی یقینی حقایق ، مورد شک و تردید می باشد.

یکی از معاصران وی ، "گرگیاس" بود که از این محدوده نیز فراتر رفت و بر این باور بود که هیچ حقیقتی وجود ندارد ، و اگر وجود داشته باشد ، قابل شناختن نیست ، و اگر قابل شناختن باشد ، قابل بیان و انتقال به دیگران نخواهد بود.

پیروان این رهبران ، با تردید در مبانی فلسفه ، از مکاتب موجود فلسفی روی گردان شدند و به آموزش خطابه و سخنوری و دستور زبان پرداختند و بسیاری از آنها برای دفاع از متهمان در دادگاه ها ، از آنها وجهی دریافت نموده و از این طریق ، به امرار معاش می پرداختند. از آنجا که این گروه ، به خاطر یافتن حقیقت به بحث نمی پرداختند و تنها برای پیروزی بر حریف خود ، به مباحثات و مناظرات و دفاعیه ها وارد می گردیدند و به خاطر مزدی که دریافت می داشتند ، حق را به عنوان باطل و باطل را به عنوان حق جلوه می دادند ، به زودی مورد نفرت عموم مردم قرار گرفتند.

شخصیت های فلسفی آتن

در برابر سوفسطائیان ، جمعی از متفکران آن دیار به تأسیس مکاتب فلسفی عمیق و گسترش انواع علوم عقلی ، همت گماشتند. معروف ترین فیلسوفانی که در این برهه از زمان در شهر آتن زندگی کرده و مکاتب فلسفی مهمی را عرضه داشته اند عبارتند از : سقراط ، افلاطون و ارسطو.

سقراط

سقراط در سال 469 یا 470 قبل از میلاد در شهر آتن به دنیا آمد و در سال 399 قبل از میلاد ، به مرگ محکوم شد و با نوشیدن زهر شوکران ، از دنیا رفت. وی به وجود خدا و جاودانگی نفس انسان اعتقاد داشت. روش استدلالی سقراط ، مبتنی بر جستجوی حقیقت و اثبات آن از طریق پرسش و

پاسخ بود. وی معتقد بود که معرفت ، بالاترین خیر و سرچشمه فضائل است. او می گفت : منشأ رفتارهای ناروا ، جهالت می باشد و اگر مردم ، حق را بشناسند ، به سراغ باطل و خطا نمی روند.

پس از سقراط ، شخصیت هایی چون اقلیدس (Euclides) ، آریستئیپوس (Aristippus) و افلاطون ، به تحلیل و تبیین دیدگاه های وی همت گماشتند.

افلاطون

افلاطون در سال 427 قبل از میلادی دیده به جهان گشود و در سال 347 قبل از میلاد ، از دنیا رفت. وی از شاگردان سقراط بود و در سنّ حدوداً چهل سالگی، مؤسسه ای آموزشی و تربیتی به نام "آکادمی" تأسیس کرد و تا آخر عمر خود به تدریس علوم در آن پرداخت. این دانشسرای معروف پس از مرگ افلاطون نیز ، تا سال 529 میلادی ، یعنی به

مدت بیش از نُهصد سال ، به فعالیت آموزشی خود ادامه داد ، تا اینکه امپراتور روم شرقی در آن سال ، به خاطر تعصبات دینی مسیحیت ، آن را تعطیل کرد.

افلاطون به عالمی عقلانی به نام عالم مُثُل معتقد بود که مثال های همه اشیاء و فضائل و ارزشها در آنجا قرار دارند. وی عالیترین مثال را مثال خیر که با مثال زیبایی یکی است ، می دانست ، و بالاترین شناخت را شناخت آن مثال قلمداد می کرد.

ارسطو

ارسطو در سال 384 قبل از میلاد به دنیا آمد. از آنجا که وی در هنگام تعلیم و تدریس خود ، به قدم زدن مبادرت می ورزید ، مکتب فلسفی او به نام مکتب "مشائی" معروف گشت.

دیگر مکاتب فکری در یونان

همزمان با شکوفایی دانش فلسفه توسط سه حکیم بزرگ یونان (سقراط ، افلاطون و ارسطو) ، مکاتب گوناگون فکری دیگری نیز به وجود آمدند که برخی از آنها را به صورت فشرده از نظر شما می گذرانیم.

مکتب رواقیان

این مکتب توسط "زنون سیتیومی" که از اهالی (Citium) در قبرس بود ، پس از گذشت دو دهه از درگذشت ارسطو ، در شهر آتن بنیانگذاری شد. از آنجا که پیروان این مکتب در آن زمان ، برای بحث و گفتگو ، در رواق و ایوان سرپوشیده (Stoa Poikile) گرد هم می آمدند ، به "رواقیان" شهرت یافتند.

زنون بر این باور بود که جهان ، در پرتو نفس خود یا عقل جهانی که "لوگوس" نامیده می شود ، موجودی زنده است. او ، صورت را به عنوان نیروی محرک و ماده را به عنوان موجود متحرک معرفی می کرد و هردو را امری جسمانی قلمداد می نمود که در یک فرد ، ترکیب یافته اند.

مهمترین نظریه پردازان این مکتب عبارتند از : "کلئانتس" (Cleanthes) و "خروسیپیوس" (Chrysippus) که در قرن سوم پیش از میلاد می زیستند.

مکتب اپیکوریان

این مکتب نیز در همان عصر ، توسط "اپیکورس" (Epicurus) در یونان تاسیس گردید. وی که او را "اپیکور" نیز می نامند ، در سال 341 قبل از میلاد به دنیا آمد و در 19 سالگی به آتن مهاجرت کرد. وی ، هدف فلسفه را آشنا کردن انسان ها نسبت به

زندگی سعادت‌مندان می دانست و از اینرو ، فلسفه را تابع علم اخلاق قلمداد می کرد و پیروان خود را به توجه به زیبایی طبیعت و لذت های معنوی دعوت می نمود.

بارز ترین نظریه پردازان این مکتب عبارتند از :
"آپلودوروس" (Appolodorus) ، "زنون سیدنی" (Zeno of Sidon) و "مترودوروس" (Metrodorus) .

مکتب کلیان

بنیانگذار این مکتب ، "آنتیس تنس" بود که مدتی در محضر سقراط به تحصیل فلسفه اشتغال داشته و سپس مکتب نظری دیگری بنیان نهاده است. وی ، لذت های جسمانی را تحقیر می کرد و از مظاهر اشرافی گری پرهیز می نمود. لباس های کارگری می پوشید و با طبقه محرومین جامعه محشور بود. وی منکر دولت ، مالکیت خصوصی ، دین و ازدواج ، و

خواستار بازگشت به طبیعت بود و مکاتب فلسفی عمیق دیگر را ناچیز می شمرد.

پس از وی ، شاگردش "دیوگنس سینوپی" که "دیوژن" و "دیوجانس" هم نامیده می شود ، بیش از او در این امور افراط کرد و پیروان خود را به فرار از دستاوردهای تمدن فراخواند و اتخاذ شیوه زندگی حیوانات مانند سگ را ترویج می نمود و به همین مناسبت ، پیروان این مکتب "کلبیان" نامیده شدند. آنان ، مردم را به غنای نفس به معنای رها ساختن جهان و مظاهر تمدن آن فرا می خواندند.

مکتب شکاکان

بنیانگذار این مکتب "پیرون" بود که "پیرهون" نیز خوانده می شود و در عصر ارسطو می زیسته است. شاگرد او "تیمون" پس از وی ، مکتب شک را که از استاد خویش فراگرفته بود تبیین کرد. از دیدگاه

سردمداران این مکتب ، هیچ حقیقتی از طریق حس و فلسفه قابل اثبات نیست. زیرا حس انسان تنها ظاهر اشیاء را درک می کند ، نه حقیقت آنها را. فلسفه نیز به خاطر تعارض ها و تناقض های مکاتب مختلف فلسفی ، قابل اعتماد نمی باشد.

پیروان این مکتب ، علاوه بر تردید در مبانی نظری ، مبانی عملی مانند اصول اخلاقی را نیز مورد شک قرار داده و معتقد بودند که هیچ مبنای عقلی برای ترجیح یک عمل بر رفتار دیگری وجود ندارد.

بر اساس این اصل ، آنان هرگونه فضیلت اخلاقی ثابت را انکار می کردند و معتقد بودند که اگر فردی قوی در موقعیتی خطرناک ، خود را از طریق قربانی کردن شخصی ضعیف نجات ندهد ، کاری احمقانه کرده است.

انحطاط فلسفه در یونان

بروز جنگ های طولانی و طاقت فرسا ، موجب فروپاشی نظام آتن در سال 327 قبل از میلاد و انضمام یونان به امپراطوری روم در سال 146 قبل از میلاد گردید. سقوط وحشتناک آن سامان و ظهور و رواج مکاتب مخالف فلسفه و فشارهای سیاسی و مذهبی مخالفان ، عرصه را بر فیلسوفان آن دیار تنگ کرد.

دانشمندان این رشته به تدریج بار سفر بستند و گروهی به "رم" در ایتالیا مهاجرت کردند و گروهی دیگر عازم "اسکندریه" در مصر شدند.

این دانشمندان مهاجر با آموزش فلسفه و تربیت نسل جدیدی از فیلسوفان در آن دیار ، زمینه را برای ظهور مکاتب فلسفی دیگری را مانند مکتب "نوفیثاغوری" و مکتب "نوافلاطونی" فراهم ساختند. پیروان این مکاتب معتقد بودند که شناخت ذات

خداوند ناممکن است ، و نفس انسان از عالم علوی
به این جهان دنیوی آمده است.

نظریه پردازان بارز مکتب "نوفیثاغوری" عبارتند از :
"نیگیدیوس فیگولوس" ، "سوتیون" ، "آپولونیوس
تیانایی" و "نیکوماخوس گراسایی".

بنیانگذار مکتب "نو افلاطونی" هم شخصی به نام
"آمونیوس ساکاس" بوده که سمت استادی
"افلوطین" (متوفای سال 270 میلادی) را بر عهده
داشته است.

همانگونه که ملاحظه نمودید، مکتب مشائی در
سرزمین یونان و در بیش از سه قرن قبل از میلاد،
تاسیس گردیده است.

بنیانگذار مکتب فلسفه مشائی

مکتب فلسفه مشائی توسط "ارسطو" ، بنیانگذاری شده است.

همانگونه که گذشت، او در سال 384 قبل از میلاد به دنیا آمد. پدر وی به نام "نیکوماخوس"، پزشک پادشاه مقدونیه بود. او در سنین نوجوانی به آتن مهاجرت کرد و از هیفده سالگی ، به آکادمی علمی افلاطون پیوست و در محضر درس آن فیلسوف نامدار، به آموزش علوم پرداخت.

وی تا بیست سال پس از درگذشت افلاطون در آن شهر به تعلیم دانشهای گوناگون اشتغال داشت و پس از آن توسط پادشاه مقدونیه برای تعلیم و تربیت فرزندش اسکندر مقدونی ، به آن سامان دعوت شد و از آتن مهاجرت نمود ؛ اما پس از هفت سال ، مجدداً به آتن بازگشت و نهادی علمی را تاسیس

کرد و در آنجا به تربیت شاگردان خود پرداخت. وی در اواخر عمرش توسط سردمداران وقت ، به مخالفت با معتقدات رایج آن سرزمین متهم شد و یا به بهانه اینکه استاد اسکندر مقدونی بوده که به یونان حمله کرده است، تحت تعقیب قرار گرفت و به جزیره ای در "اوبویا" (Euboea) فرار کرد و در سال 322 قبل از میلاد ، از دنیا رفت.

آثار علمی ارسطو در زمینه فلسفه به معنای خاص که اصول و مبادی اولیه نامیده شده ، پس از مجموعه نوشته های او در زمینه علوم طبیعیات تدوین و توسط شاگردانش منتشر شد و از اینرو ، به "ما بعد الطبیعه" یا "متافیزیک" معروف گردید.

ریشه اصطلاح "مشائی"

اصطلاح "مشائی" معادل واژه Peripatein در زبان یونانی است که به معنای "گردش" و "راه رفتن" می باشد. از آنجا که ارسطو به هنگام قدم زدن و

راه رفتن به تدریس می پرداخته است ، فلسفه او را
"مشائی" نامیده اند.

اندیشه های فلسفی ارسطو

این حکیم نامدار، فلسفه مابعدالطبیعه را چنین تعریف می کند:

"فلسفه ، علم به موجودات است ، از آن جهت که وجود دارند".

اصول اندیشه های او در این رشته، بدین شرح است:

ارسطو، در فلسفه خود، ذات هرچیز را که جوهر است، با صفات آن که عرض است، تعریف می کند. وجود جوهر، قائم به ذات است، و وجود عرض، قائم به غیر. عرض نیز، بر 9 قسم تقسیم می گردند که با لحاظ جوهر، مجموعه آنها را مقولات دهگانه نامیده اند.

مبحث دیگر مهم در حکمت ارسطو، بحث قوه و فعل است. بر این اساس، جهان، در بر گیرنده قوه ها و فعلیت هاست و مدار گردش عالم، بر اساس به

فعلیت رسیدن قوه ها می باشد. همواره "استعداد شدن ها" در حال تبدیل به "تحقق و بودن ها" است.

وجود بالقوه به ماده است، و فعلیت آن به صورت. بنا بر این، موضوع دیگر مهم در فلسفه مشائی ارسطویی، مبحث ماده و صورت است.

بر اساس آموزه های ارسطو و اتباع مکتب او، جوهر جسمانی، مرکب از ماده و صورت است. ماده، حیثیت قوه اجسام است، و صورت، حیثیت فعلیت آنهاست.

فلاسفه این مکتب، وجودی که ماده همه موجودات است و هستی آن ابداعی است و از ماده قبلی پدید نیامده است را به عنوان "ماده المواد" یا "هیولای اولی" نامیده اند.

پیروان مکتب ارسطویی معتقدند که ماده المواد یا هیولای اولی، قوه محض و فاقد هر گونه فعلیتی می باشد و تنها خصوصیت آن، پذیرش صورتهای

جسمانی است. آنان نمی پذیرند که هیولای اولی،
جوهر فعلیت‌داری باشد که بتواند نوعی جوهر
جسمانی باشد.

این فیلسوفان، دلایلی را مانند برهان قوه و فعل، و
برهان وصل و فصل، برای اثبات مدّعی خود ارائه
کرده اند.

یکی از آموزه های دیگر مکتب مشائی ارسطویی،
مبحث علل اربعه است.

این علل عبارتند از:

1. علّت مادی. یعنی ماده تشکیل دهنده یک
جسم.

2. علت صوری. یعنی تشکّل و سازمان یافتگی
آن جسم.

3. علّت فاعلی. یعنی صانع و سازنده آن
موجود.

4. علّت غایی. یعنی امری که انگیزه تحقق آن
موجود است.

مبحث مهمّ دیگر در فلسفه ارسطویی، موضوع
تبیین "علّة العلل" است.

مادّه، همواره در حال سیر به سوی کمال و فعلیّت و
غایت خویش است. این حرکت همچنان ادامه
خواهد داشت تا آنکه به کمال مطلق نائل گردد.
کمال مطلق آن است که فعلیّت محض است و هیچ
امر بالقوّه ای در وجود او نیست.

این کمال مطلق، علّة العلل است که مایه حرکت
تکاملی همه عالم و موجب گردش همه اجزاء جهان
می باشد. بنا بر این، همه عالم به سوی این
حقیقت و کمال مطلق که "تئو" نامیده می شود، در
حرکت است.

پرورش مکتب مشائی در جهان اسلام

این مکتب فلسفی پس از انتقال به جهان اسلام ، توسط متفکران و فیلسوفان بزرگ مسلمان مانند "ابن رشد" ، "الکندی" ، "فارابی" و "ابن سینا" پرورش یافت و تفسیر شد.

در میان دیگر فلاسفه مکتب مشائی، چهره ابن سینا از درخشندگی خاصی برخوردار است. کار بزرگ ابن سینا این بود که علاوه بر شرح و تفسیر مکتب ارسطو ، یک نظام مستقل فلسفی را خود بنیانگذاری کرد ، نظامی که نسبت به فلسفه مشائی ارسطویی متفاوت است و امتیازاتی را نیز در بر دارد.

انشاء الله در این بحث می کوشیم تا نظام فکری این اندیشمند بزرگ را به طور فشرده تبیین کنیم.

شخصیت ابن سینا

ابوعلی حسین ابن عبدالله ابن سینا ، در سال 370 هجری ، در "افشنه" در نزدیکی شهر بخارا به دنیا آمد.

وی از زمان کودکی دارای استعدادی درخشان و خارق العاده بود و به سرعت ، دانش های زمان (شامل ادبیات ، ریاضیات، منطق ، طبیعیات ، طبّ ، الهیات ، علم اخلاق و سیاست) را آموخت و در سنّ هیجده سالگی به عنوان دانشمندی که همه علوم عصر خود را می داند ، مشهور گردید. او پیرو آئین اسلام و مذهب تشیع بوده است.

مورّخان فلسفه ، تعداد 242 کتاب ابن سینا را به نام وی احصاء کرده اند. معروف ترین کتب او عبارتند از "الشفاء" ، "الإشارات و التنبیها" ، "القانون" و "فلسفه مشرقیة".

تأثیر جهانی فلسفه ابن سینا

نبوغ فکری و تلاش بی وقفه این دانشمند بزرگ مسلمان ، فلسفه او را به صورت مکتبی تاریخ ساز در آورد و به سرعت در شرق و غرب جهان آن روز ، نقش آفرینی کرد. علاوه بر انتشار اندیشه های ابن سینا در جهان شرق ، آثار علمی او در قرن ششم هجری ، مطابق با قرن دوازدهم میلادی در برخی از کشورهای اروپایی مانند اسپانیا به زبان لاتین ترجمه شد. نفوذ فکری وی در جهان غرب ، از زمان "توماس آکویناس" و استاد وی "آلبرت کبیر" کاملاً مشهود بوده است. این متفکر مسیحی اروپا ، بارها نام ابن سینا را در کتاب خود تحت عنوان De Ente et Essentia آورده و به شرح دیدگاه ها و یا نقد او پرداخته است.

پرفسور "اتین ژیلسون" (گیلسون) ، در نوشتار
خویش تحت عنوان "منابع یونانی و عربی فلسفه
اگوستین - ابن سینا" ، پیرامون نفوذ افکار این
فیلسوف گرانقدر در مغرب زمین ، به تفصیل سخن
گفته است.

ویژگی های مکتب ابن سینا

بررسی همه ابعاد فکری و اندیشه های ابن سینا ، تنها با تدوین رساله های مفصل در زمینه های فلسفی ، روانشناسی ، علوم طبیعی ، ریاضیات ، پزشکی و دیگر علوم انسانی امکان پذیر است. در این نوشتار مختصر ، تنها به بیان ویژگی های مهم مکتب فلسفی ابن سینا در خصوص "وجود شناسی" ، "نفس شناسی" و "معرفت شناسی" می پردازیم:

وجود شناسی

بر مبنای نظام فکری و فلسفی ابن حکیم مسلمان، آفرینش عالم ، بر اساس فیاض بودن و تجلی (Emanation) حق است. از واجب الوجود که قائم بالذات است ، یک حقیقت متعالی به نام عقل اول صادر می شود. زیرا : "الواحد لایصدر عنه إلا الواحد".

(از وجود واحد و مطلقا بسیط ، تنها یک وجود صادر می گردد). عقل اول ، ممکن الوجودی است که از واجب الوجود بالذات ، فعلیت یافته و به عبارت دیگر ، واجب بالغیر شده است.

از عقل اول ، حقائق دیگر یعنی "عقل دوم" به لحاظ توجه به مبدء خود ، و "نفس محرکه آسمان اول" به لحاظ توجه به جنبه عالی خود که عبارت است از فعلیت ، و "فلک الافلاک" به لحاظ توجه به جنبه دانی خود که عبارت است از امکان ، پدید آمده اند.

این جریان صدور ، از عقلی به عقل دیگر تا تحقق سلسله عقول دهگانه و نفوس سماوی نه گانه ادامه می یابد.

بر اساس این نظریه ، تحول عالم وجود و حرکات افلاک ، ناشی از اشتیاق این موجودات در راستای

طلب عقلی است که مصدر فیض و موجب انبعاث آنان بوده است.

دهمین عقل که "عقل مفارق" و "عقل فعال" نامیده می شود ، مصدر افاضه نفوس بشری و تجلی بخش افکار و صور علمی بر نفوسی است که قابلیت توجه به آن را احراز کرده اند.

نفس شناسی

ابن سینا ، تجرّد نفس انسان را از طریق تبیین خود آگاهی مستقیم و اثبات تجرّد عقل و ادراک ، به اثبات می رساند. برهان ابن سینا در زمینه اثبات نفس از طریق آگاهی به خود بدون به کار بردن حواس ، شبیه نظریه "رنه دکارت" (متولد سال 1596 و متوفای سال 1650 میلادی) است که "من می اندیشم" را زیربنای "من هستم" قرار داده است. شیوه استدلالی یاد شده در حقیقت از

"افلوپین" (متولد سال 205 میلادی) تاثیر پذیرفته است که به تباین نفس و بدن معتقد بوده است.

تفاوت میان دیدگاه ابن سینا و نظریه دکارت در این است که : جمله های "من می اندیشم" و "من هستم" در نظریه دکارت ، دارای یک معنا هستند. بنا بر این ، "آگاهی به نفس" و "وجود نفس" منطقا از یکدیگر جدا نیستند.

یکی دیگر از ویژگی های دیدگاه ابن سینا در این زمینه ، اهتمام وی به مسأله تاثیر نفس بر بدن می باشد. او توضیح می دهد که یک بیمار می تواند از راه قدرت اراده ، بیماری جسمانی خود را درمان کند، همانگونه که بر اثر توهم و تلقین بیماری ، می تواند بیمار شود. اگر نفس انسان به نحو مطلوبی نیرومند و توانا گردد ، می تواند سلامتی یا بیماری را، حتی در بدن شخص دیگری بدون استفاده از ابزار

مادی ، به وجود آورد. زیرا نفس آدمی ، از آن مبادی عالیه و شریفه ای نشأت گرفته است که صور مقومّه را به ماده عطا می کنند.

معرفت شناسی

از دیدگاه ابن سینا ، ادراک حسّی ، نیازمند حضور ماده است و صور مجردة در کلیت خویش ، در قوه عاقله ادراک می شوند. اما ادراک از طریق تخیل ، گرچه نیازمند حضور ماده عینی نیست ، ولی بدون تعلقات مادی تحقق نمی یابد.

ابن سینا بر آن بود که همانگونه که ادراک خارجی توسط حواس پنجگانه ظاهری انجام می گردد ، ادراک باطنی نیز از طریق قوای باطنی پنجگانه به شرح ذیل ، تحقق می یابد:

- **حس مشترک** ، که جایگاه همه حواس ظاهری است.

- **قوه خیال** یا قوه مصوّره ، که صور ادراک شده را نگهداری می کند.
- **قوه متخیّله** ، که در قیاس با نفس انسان ، به عنوان قوّه مفکّره شناخته می شود. کار این قوّه ، ترکیب صور ادراک شده با یکدیگر و یا تفصیل آنها از همدیگر است.
- **قوه وهم** ، که مفاهیم غیر محسوس را در اعیان مادّی ، مانند نفع ، ضرر، اشتیاق و نفرت ، ادراک می نماید.
- **قوه حافظه** ، که معانی را حفظ می کند.

ابن سینا معتقد است که عقل بالقوه آدمی ، در پرتو هدایت "عقل فعّال" که قبلاً شرح دادیم ، پرورش و تکامل می یابد. عقل فعّال ، معرفت را پس از آمادگی عقل انسانی ، به او افاضه می کند. وی عقل انسان را نیز ، جوهری مجرد و مستقل می داند که همواره باقی خواهد ماند.

از دیدگاه مکتب مشائی ارسطویی ، امر کلی ، از جزئیات حاصل شده با ادراکات حسّی ، تجرید می شود. اما ابن سینا معتقد است که کلی ، مستقیماً از عقل فعال ، به نفس انسان افاضه می شود. زیرا کلی ، در صور حسّیه جزئیّه قرار ندارد.

نفس انسان از دیدگاه ابن سینا ، مانند آئینه ای است که صور معقوله از سوی عقل فعال ، در آن آئینه به صورت متوالی منعکس می گردد. این بود، فشرده ای از افکار و اندیشه های بوعلی سینا در تبیین فلسفه مشائی که توسط وی، رشد و تعالی یافته است.

درگذشت بوعلی سینا

این سینا، پس از یک عمر تلاش فکری و فلسفی و تألیف و تصنیف کتاب های ارزشمند در رشته های

گوناگون، در سال 428 هجری، دیده از جهان
فرویست و در شهر همدان به خاک سپرده شد.
این فیلسوف بزرگ مسلمان، یک پردازش و ویرایش
نوینی از مکتب فلسفه مشائی به جهان ارائه کرد،
که پس از درگذشت او نیز، به عنوان میراثی گرانبها
و منبعی الهام بخش برای متفکران و فیلسوفان
جهان، محسوب می گردد.
